مجلس یكصد و بیست و سوم‌

أعوذباللَه من الشیطان الرجیم‌

بسم اللَه الرحمن الرحیم‌

وصلّى اللَه على سیدنا و نبینا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّیبین الطّاهرین و اللعنة على أعدائهم أجمعین‌

 بحث مستمر راجع به حدیث شریف «عنوان» را امروز موقتاً قطع می‌كنیم و به مطلب دیگری به مناسبت حال و سؤالاتی كه راجع به این قضیه شده می‌پردازیم. ان‌شاءاللَه از جلسه بعد خداوند توفیق بدهد همان بحث را ادامه می‌دهیم.

 رفقا چه در قبل از ماه مبارك رمضان و چه بعد از ماه مبارك و حتی در خود ایام ماه مبارك به‌طور مستمر این سؤال را از حقیر می‌كردند كه: چه كنیم كه حالمان در ماه مبارك دوام و ثبات داشته باشد؟ البته مناسب بود راجع به این مسئله قبل از ماه مبارك صحبت بشود ولی علی‌كل‌حال شاید الان هم بی‌مناسبت نباشد. چون از ماه رمضان درآمدیم و تصور بر این است كه در ماه‌های عادی قرار گرفتیم و آن حال و هوای ماه مبارك و كیفیت ربط تغییر پیدا كند. دیشب وقتی راجع به این مسئله فكر می‌كردم كه همان حدیث شریف را ادامه بدهم یا اینكه به این مطلب بپردازیم دیدم كه شاید این مسئله اولی و انسب باشد.

 طبعاً در ماه مبارك رمضان حال و هوا، حال و هوای دیگری است و انسان خود را در یك وضعیت دیگری می‌بیند قهراً ارتباطات و كارهای او به مناسبت شرایط ماه مبارك تغییر پیدا می‌كند و به همان كیفیت در حال او هم تأثیر می‌گذارد. حال صحبت در این است كه چه كنیم كه آن وضعیت استمرار پیدا كند و منحصر به همان ایام خاص نباشد؟ روایتی است مأثور از رسول اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم كه بزرگان در السنه خود بر آن خیلی تكیه داشتند و نسبت به شاگردان خود این مطلب را بیان می‌كردند كه كیفیت استفاده از ایام مخصوصه و اوقاتی است كه نظر و عنایت پروردگار در آن اوقات و در آن ایام یا لیالی نسبت به بندگانش بیشتر و خصوصیت و ویژگی خاصی در این ایام و لیالی برای افراد و بندگانش قائل است. مضمون این روایت این است: ألا و أنّ لله فی أیام دَهرِكم نفحات ألا فَتَعَرّضوا لها ولا تَعرّضوا عنها[[1]](#footnote-1) خدای متعال یك اوقات خاصی را در طول مدت عمرتان، فی أیام دَهرِكم یعنی درطول مدت عمرتان درطول زمانتان، یك اوقات خاصی را خصوصیتی بخشیده است كه آن را از سایر ایام متمایز كرده، مواظب باشید كه این اوقات و این خصوصیات را حفظ كنید و ضبط

 كنید و نگهداری كنید و نگذارید كه از دست برود و مبادا كه غفلت كنید كه آن از دست خواهد رفت.

 راجع به این مسئله آن‌طوری كه متداول و متعارف است فرمودند كه مقصود از این نفحاتی كه در ایام دهر می‌آید ماه‌ها و یا روزها و شب‌هایی است به خصوص، كه عنایت پروردگار در آن ماه‌ها یا در آن شب‌ها و لیالی تفاوتی با سایر ایام دارد. مثلا ماه رجب چقدر تأكید شده، ماه رمضان چقدر اینها آثاری دارد و یا راجع به دهه ذی‌الحجه و حتی ماه ذی‌القعده ـ كه در پیش داریم ـ تأكید خاصی شده. در شب‌ها، شب جمعه شب‌های قدر راجع به او روایاتی آمده. این یك معنایی است كه نسبت به خصوصیت آن لیالی و ماه‌ها بیان شده و بی‌جهت هم نیست طبعاً انسان آثار این زمان‌ها را یا حتی امكنه را مكان‌های به خصوص را، آثارش را درك می‌كند می‌فهمد؛ در خود مكان این آثار پیداست جایی كه معصیت است وقتی‌كه انسان برود احساس می‌كند كه قلبش گرفت. جایی كه در آن عبادت است انسان احساس می‌كند كه روحش باز شده است. مكان‌هایی كه در آن مكان‌ها معصیت انجام می‌گیرد همین‌كه انسان وارد آن مكان می‌شود تغییر را در حال خود احساس می‌كند مگر اینكه فردی باشد كه چندان نسبت به این مطالب اطلاعی نداشته باشد. صحبت با افراد خیلی عجیب است.

 مرحوم قاضی می‌فرمودند وقتی‌كه می‌خواهید حالی پیدا كنید در منزلتان حتی در یك منزل ممكن است خود اتاق‌ها با همدیگر تفاوت داشته باشند؛ در یك اتاق انسان حال توجه بیشتری دارد و در یك اتاق كمتر دارد می‌گویند اتاقتان را عوض كنید بروید در یك جای دیگر. یا اینكه ممكن است زمین آن منزل شبهه‌ناك باشد یا مشكلی در او باشد كه اثر مستقیم بر ملكوت آن منزل و مكان قرار بدهد و از آنجا كه توجه انسان عبارت است از اتصال انسان با ملكوت، این دو ملكوت با هم در تعارض قرار می‌گیرند و انسان نمی‌تواند به آن صفای ملكوتی خودش برسد. این یك مسئله‌ای است خیلی روشن و شاید برای همه افراد اتفاق افتاده.

 زمان هم همین‌طور است؛ علت اینكه می‌فرماید. .. وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِها ... طه، ١٣٠ به خاطر خصوصیتی است كه موقع طلوع آفتاب و هنگام غروب این خصوصیت وجود دارد. چه انسان چشمش به خورشید بیفتد یا نیفتد، چه پنجره‌ها را ببندد یا باز كند بعضی‌ها می‌گویند به خاطر كیفیت دیدن انسان، حالت بهجت برای انسان پیدا می‌شود و مسئله فرق می‌كند. در هنگام صبح و در هنگام غروب حال متفاوت است در صبح انسان یك حالی دارد و در هنگام غروب حال دیگری دارد. دعای صباح را باید صبح خواند نه غروب، حالا اگر ما جای این را عوض كنیم مثلا دعای سِمات كه در موقع غروب است صبح بخوانیم این نتیجه‌اش برعكس می‌شود. كیفیت دعا و عبارات و كیفیت توجه در دعای صباح به یك نحو است و در دعای سمات به یك نحو دیگر است. درست مثل اینكه دارویی كه برای شما مفید است آن دارو را كنار بگذارید و داروی ضدش را بخورید تأثیر خلاف‌

 دارد. تصور نكنید حالا تو این دعا همه اللَه است و رب است و ای خدایا، نه! هر كدام از اینها جایگاه خاص خودش را دارد و اگر انسان متوجه نباشد مطلب تغییر پیدا می‌كند و این مسئله مربوط به عالم اسرار می‌شود كه كیفیت نزول اسما و صفات الهی و ورودش در این عالم به چه نحو است، ورودش در اینجا به چه كیفیت است. انسان سر خود نمی‌تواند هر چیزی را بخواند و هر چیزی را ادراك می‌كند بتواند عمل كند.

 در هنگام صبح نفس انسان حالت بها و بهجت را می‌طلبد، در هنگام غروب به همین كیفیت است. این نحوه گردش و طلوع و غروب آفتاب همان‌طوری كه یك تأثیری بر عالم ماده و اشیایی كه در عالم ماده است قرار می‌دهد همین‌طور از نقطه نظر جنبه مثالی و ملكوتی نیز، تأثیرخاص به خود را در همان وضعیت دارد. بر این اساس حالات انسان و توجهات انسان باید شكل پیدا كند و نحوه ارتباط انسان باید نسبت به مسئله تغییر پیدا كند.

 در این مطلب شكی نیست كه مكان و زمان دو عامل مهم برای كیفیت تأثیر سلسله علل و معلولات بر عالم ملكوت و مثالی انسان هستند. چنانچه از نقطه نظر ظاهری نیز وضعیت انسان در روز با شب از نقطه نظر مزاجی متفاوت است؛ استعداد بدن برای هضم غذا در روز است نه در شب. سلسله عصبی انسان كیفیت كارش و عملش در روز و شب فرق می‌كند. چرا ما داریم در شب غذای سنگین نخوریم چرا؟ این همه روایات داریم در شب غذای سبك بخورید، شب را زودتر بخوابید، صبح زودتر برخیزید. چه فرقی می‌كند؟ معده كه همان است، روده هم همان است، قلب و كبد و اعضا و از اعصاب و اینها هم چیزی كم نشده. حتی اگر شما در روز هم چیزی نخورید باز در شب كیفیت جذب غذا فرق می‌كند؛ غذا را باید در روز خورد تا بتواند جذب او بهتر باشد و همین‌طور باید در اول روز خورد كه آمادگی برای جذب بیشتر است. حالا انسان بگوید ما كه از صبح تا شب چیزی نخوردیم و روزه گرفتیم آنچه را كه باید در ظهر بخوریم حالا در شب می‌خوریم نخیر! در یك همچنین وضعیتی باز به معده فشار می‌آید، باز به آن سلسله هضم كننده و متابولیسم هضم كننده بدن فشار می‌آید تغییر پیدا می‌كند و این به واسطه شرایطی است كه آن شرایط در اختیار ما نیست.

 خداوند متعال این سیستم بدن ما را به نحوی خلق فرموده است كه با شرایط محیط شكل پیدا كرده و ما جدای از شرایط محیط نیستیم. شب كه می‌شود بدن احتیاج به استراحت دارد حالا شب كه می‌شود تازه حركت ما شروع می‌شود اینجا برو آنجا برو، این مجلس آن مجلس، اینجا بنشین تا ساعت یك دو سه تا نزدیك‌های صبح، بعد آن‌وقت روز بخوابیم و بخواهم جبران كنیم این همه چیز بدن را به هم می‌ریزد و كار خلقت را تعطیل می‌كند و اشكال در مسیر خلقت ایجاد می‌كند.

 اینهایی كه می‌خواهم خدمتتان عرض كنم مقدمه است برای آن مرتبه بعد كه می‌خواهم به آن برسیم. پس، از نقطه نظر ظاهر همان‌طوری كه ما باید بر طبق دستورات شرع، وضعیت و كارها و اعمال خود را منطبق كنیم كه بتوانیم بهتر و بیشتر به صحت و سلامتی و عافیت ظاهر برسیم همین‌طور از نقطه نظر باطن نیز اگر به این نحوه عمل، خدشه‌ای وارد بشود و تغییر و تحولی پیدا بشود قطعاً تأثیرگذار خواهد بود؛ به جای استراحت در شب ما بین‌الطلوعین بخوابیم این خدشه وارد می‌كند، به هم می‌ریزد همه چیز را.

 خودم شنیدم از مرحوم آقای حداد رضوان اللَه علیه كه به مرحوم آقا می‌فرمودند حتی اطفال خردسالتان را در بین‌الطلوعین بیدار كنید از هنگام طلوع فجر دیگر بیدار كنید.[[2]](#footnote-2) این حرف حرف یك فرد عادی كه نیست حرف شخصی است كه به سرّ عالم تكوین رسیده است. دیگر پزشك نیست كه حالا امروز كتاب عوض بشود تمام نظریه‌ها تغییر پیدا كند و براساس علوم تجربی نظر بدهد. چقدر آرا در طب فرق كرده است؟ هر چند سال یك‌دفعه یك آرا كنار ریخته می‌شود یك آرای جدیدی می‌آید. چاره‌ای هم نیست باید هم این‌طور باشد. چون علوم بشر علوم تجربی است ولی اولیای خدا كه براساس علوم تجربی صحبت نمی‌كنند آنها به حقیقت و سرّ عالم رسیده‌اند ولو اینكه حالا بگویند كه نه این‌طور نیست. خُب نیست نكنید، عمل كنید. صد سال بعد می‌گویند ای داد بیداد اشتباه كردیم. این ای داد و بیداد را بعداً نگو از اول گوش بده. یا در مورد كیفیت استراحت كیفیت غذاها و كیفیت ارتباطات، اینها مسائلی است كه بعدا خواهد آمد و ان‌شاءاللَه به طور مشروح راجع به این مسائل صحبت خواهد شد.

 مطلب این‌قدر دقیق است كه می‌فرمایند اطفال را هم حتی بیدار نگه دارید زیرا رزق معنوی انسان در بین‌الطلوعین نازل می‌شود[[3]](#footnote-3) این می‌شود ان لدهركم نفحات. آن رزق معنوی كه باید از عالم بالا تنازل كند و بیاید و در نفس قرار بگیرد نمی‌شود كه آن رزق در همان بالا بایستد. شما این غذایی را كه می‌خواهید ببرید منزل رفیقتان اگر بیایید بگویید كه من از منزل حركت می‌كنم می‌آیم سر كوچه می‌ایستم، این هیچ وقت به دست رفیق نمی‌رسد، غذا وقتی به دست رفیق می‌رسد كه بیایید خیابان را طی كنید كوچه‌ها را طی كنید برسید دم منزل در بزنید، اگرصد سال هم پشت در بایستید باز این غذا و هدیه به رفیق نمی‌رسد وقتی‌كه در زدید آمد در را باز كرد می‌گویید بفرما. این رزق معنوی كه از آن عالم تنازل می‌كند

 برای هر فردی حصه و سهمیه خاصی است با سلسله علل آن سهمیه تعیین می‌شود، چه مسائلی در این راستا انجام می‌گیرد فقط خدا می‌داند. كم و زیاد شدنش، شدت و ضعفش و نحوه آن پایین آمدن و آن قضای الهی در قالب قَدَر شكل گرفتن و ارتباط این مسئله با كارهایی كه ما انجام می‌دهم در طول روز، در شب، ارتباطمان با افراد، آیا شب نماز خواندیم یا نخواندیم؟ آیا شب غیبت كردیم یا نكردیم؟ آیا شبی را به اطاعت خدا گذراندیم یا به معصیت خدا گذراندیم؟ تمام اینها در آن مقداری كه بین‌الطلوعین می‌آید تأثیر می‌گذارد این می‌شود رزق برای فردا.

 چون در شرع و در اسلام شب به روز بعد تعلق دارد نه به روز قبل. در فرهنگ غرب شب به روز قبل خودش تعلق دارد مثلا به شب شنبه كه امشب باشد می‌گویند جمعه شب! بعضی‌ها هم در فارسی هم استعمال می‌كنند. شنبه شب، ما جمعه شب نداریم شنبه شب نداریم، ما شب جمعه داریم ما شب شنبه داریم. شب یكشنبه نه شنبه شب، شنبه شب یعنی چه؟ زیرا با حلول هلال، ماه جدید شروع می‌شود یعنی وقتی‌كه هلال طلوع كرد آن هلال با خود، ماه جدید را می‌آورد.

 ببینید، تمام اینها حكایت از این می‌كند كه مسائل اعتباری ما با مسائل تكوینی ما، همه پیوند خورده است و گره خورده است. وقتی‌كه در شرع هلال ماه در صورت رؤیت حاكی از دخول شهر جدید است پس بنابراین در شرع و در عالم تكوین و پیش پروردگار، میزانِ برای شكل‌گیری ماه، ماه شمسی نیست. ماه شمسی عبارت است از یك گردشی، فرض كنید كه فلان كهكشان می‌گردد صد میلیارد سال نوری هم با ما فاصله دارد به ما چه ربطی دارد؟ یك ستاره در كهكشانی كه صد میلیون سال نوری دویست میلیون سال نوری با ما فاصله دارد دور خورشید می‌گردد حالا ما بیاییم این را میزان قرار بدهم برای كار خودمان؟ این لغو است عبث است. سیارات به دور خورشید می‌گردند زحل و عطارد و مشتری و منظومه شمسی اینها منظومه‌ای هستند كه به دور خورشید می‌چرخند این ارتباطی به ما ندارد. گردش عطارد و زحل به دور خورشید چه ارتباطی به ما دارد؟ این یك گردش و حركتی است كه خدای متعال براساس مصلحت و براساس حكمتش این گردش را خلق كرده است و هر كدام از اینها در مسیری كه برای آنها تعیین شده، اینها در حال حركت هستند ارتباطی به ما ندارند.

 مثل اینكه روز و شب یك گردشی است كه زمین به دور خودش می‌گردد از این نقطه وقتی‌كه به نقطه بعدی برسد این را یك دور حساب می‌كنند؛ مواجه با خورشید قرار بگیرد روز است پشت به خورشید قرار بگیرد شب است. ولی گردش زمین به دور خورشید از نظر شرع و از نظر حساب، در شرع جایگاهی ندارد. زمین یك دور به دور خورشید بگردد بگردد ده دور

 به دور خورشید بگردد بگردد. مثل اینكه فرض كنید كه زحل به دور خورشید گشته، مثل اینكه عطارد به دور خورشید گشته است. همان‌طوری كه گردش زحل و عطارد به دور خورشید ارتباطی از نقطه نظر ترتب احكام با ما ندارد گردش زمین به دور خورشید هم ارتباط ندارد. از اول برج حَمَل، سال شمسی شروع می‌شود و به آخرحوت این حركت تمام می‌شود، خب بشود. نه خدا نماز را مترتب بر این كرده نه حج را مترتب بر این كرده، نه رمضان را مترتب بر این كرده نه ماه رجبش را مترتب بر این كرده.

 در زمان شاه یك سناتوری گفته بود كه مأمورین دولت و افرادی كه شاغل هستند بهتر است برای انجام مناسك حج و سفر حج كه در ماه ذی‌الحجه است در تابستان بروند! در تابستان تعطیلات بهش می‌خورد و آن موقع شركت كنند! ایشان خیال كرده كه حج یك عمل عبادی است كه انسان در هر موقع بخواهد می‌تواند انجام بدهد. حالا مثلا ماه ذی‌الحجه در زمستان واقع شده انسان آن عمل عبادی را می‌تواند در تابستان انجام بدهد، نخیر! در شرع حركت زمین به دور خورشید هیچ ملاكی برایش نیست و این یك مسئله من‌درآوردی است؛ یعنی منجم آمده نشسته، دور زمین را به دوازده قسمت تقسیم كرده در هر قسمت اسم او را یك برج گذاشته، وقتی‌كه خورشید در این برج قرار می‌گیرد اسمش را گذاشته حَمَل كه امروزه می‌گویند فروردین، وقتی‌كه خورشید در آن برج قرار می‌گیرد یعنی به مطابقت زمین ـ چون در سابق زمین را ثابت و خورشید را متحرك می‌دانستند حالا به عكس شده می‌گویند زمین متحرك است و خورشید ثابت، یعنی به دور او می‌گردند ـ اسم او را گذاشته حوت كه امروزه می‌گویند اسفند. ما می‌توانیم گردش خورشید را از اول تابستان حساب كنیم جایی از آسمان هم خراب نمی‌شود زلزله هم نمی‌آید؛ به جای اینكه فرض كنیم بگوییم اول گردش زمین از فروردین و از اول برج حمل است بگوییم از اول اسد است یا از اول سه ماه گذشته است. یا اول حركت اول زمین را ما می‌توانیم اصلا از بیست و ششم فروردین حساب كنیم بیست و ششم فروردین روز اول حركت زمین است این چیز اعتباری است.

 نه چرخش زمین دست ماست كه ما یك جا زمین را نگه داریم و از آنجا قِلِش بدهیم و نه مداری كه زمین می‌گردد آن مدار به دست ماست. چند نفر آمدند نشسته‌اند من‌درآوردی و شكمی، گفته‌اند ما اولین نقطه حركت زمین را ما حمل قرار می‌دهیم بعد هم آمدند امروزی‌ها اسمش را گذاشتند فروردین. آیه‌ای كه نازل نشده ما اصلا می‌خواهم روز اول را مثلا بیست و پنجم فروردین قرار بدهیم حالا ببینید درست می‌شود یا نمی‌شود؟ تقویم درست كنیم بیست و پنجم فروردین بشود روز اول سال، بعد این حركت زمین تمام می‌شود و به بیست و چهارم فروردین سال بعد ختم می‌شود، بنده قول می‌دهم به اندازه سرسوزنی این خورشید و كواكب از مسیر خودشان انحراف پیدا نكنند تجاوز نكنند. این قول را به شما می‌دهم. اول سال را شما چهاردهم دی قرار بدهید، اول سال را پانزدهم مرداد

 قرار بدهید، هیچ این مسئله تفاوتی ندارد و صرفا براساس تخیل.

 حالا شما ببینید بر این اساس تخیل چه كردند؟! آمدند نوروز درست كردند! زمین و آسمان را به هم ریختند روایت درست كردند، جعل كردند، آیه نازل كردند، كاری كردند كه این روز نوروز از روز غدیر و تمام اعیاد و تمام ارزش‌های ما آنچنان فراتر و بالاتر رفته كه اصلا نمی‌توان كشیدش پایین. همه براساس چی؟ خیال! كه چی؟ كه روز اول حَمَل روز اول فروردین علف‌ها سبز می‌شود خب چشممان روشن! مگر قرار است ما علف‌خوار باشیم كه حالا بیاییم جشن بگیریم. این روز اول فروردین به خاطر علف‌ها، ما انسان‌ها خوشحال بشویم؟! آنهایی كه سه ماه قبل علفشان در آمده آنها باید سه ماه قبل بگیرند آنهایی كه سردسیر هستند و سه ماه بعد علفشان در می‌آید آنها باید ... الان در كشورهای منطقه جنوبی مگر گردش خورشید به عكس نیست؟! مثلا الان ما در ماه هشتم هستیم و داریم رو به سرما می‌رویم مناطق جنوبی یعنی مناطقی كه جزء اقیانوس اطلس جنوبی و دریای اتلانتیك جنوبی هستند آنها الان دارند به سمت گرما می‌روند. پس آنها نوروزشان كی است؟ آنها نوروزشان یك ماه پیش بود آنها باید جشن بگیرند! نوروز ما اول نوروز است نوروز آنها یك ماه پیش است! ببینید چه شیر تو شیر است و چه مسائل دیگری كه خودتان می‌دانید در می‌آید.

 اینها همه برای چی است؟ اینها همه به خاطر این است كه ما آمدیم عقل خودمان را به تخیلات سپردیم، علف در می‌آید ما باید خوشحال بشویم. آن بُز باید خوشحال باشد بپرد بالا! از درخت بالا برود ما می‌پریم بالا. یعنی مقام و موقعیت خودمان را آوردیم تنازل دادیم به یك حیوان! واقعاً عجیب است ها! من روزنامه‌اش را دارم كه در همان زمان شاه وقتی‌كه این نخست وزیر می‌آمد با آن هیكل دویست كیلویی خودش و آن وضعیت كذایی‌اش، می‌پرید از روی آتش و با آن عصا و آن عبارات بسیار زشت و پست كه در شأن یك انسان عادی نیست چه برسد به اینكه یك فرد سیاستمدار و یك فردی كه به روی حرف‌هایش حساب می‌كنند باشد، من واقعاً بر انسانیت تأسف می‌خوردم كه ببینید این مملكت ما را چه افكاری می‌گرداند؟ ـ من هنوز روزنامه‌اش را دارم ـ این مملكت و جریانات سیاسی مملكت را چه افرادی می‌گردانند و چه عقولی درصدد رشد و رقاء ملت این مملكت هستند؟ آن كسی كه بیاید و بخواهد سنن باستان را احیا كند براساس این تخیلات، آن‌وقت چگونه ممكن است او بتواند یك مملكت و یك ملت را در راه صلاح معنوی و رشد، نه صلاح ظاهری و شكم و سایر تفریحات و تلذذات و اینها، نه! اینها همه بر می‌آیند ازشان، همه، شاید افراد دیگر بهتر هم بتوانند از عهده این مسائل بربیایند. افتادن در مسیر تنوعات و تلذذات و

 اینها كاری ندارد، مسئله‌ای نیست و شاید هر شخصی بتواند در این راه جلوتر برود از نظر مردم موفق‌تر است.

 اما آن فردی كه بیاید و صلاح معنوی و رشد فكری و علمی و معنوی در نفوس افراد را مد نظرقرار بدهد، با این تخیلات چگونه جور در می‌آید؟ با این توهمات چگونه می‌شود این قضیه رشد پیدا بكند و الان هم می‌بینیم در این طرف و آن طرف، گوشه و كنار دنیا هم همین حرف‌ها هست. هفتاد سال سنش است باز در همین تخیلات و اینها غوطه‌ور است، شب چهارشنبه كه می‌شود آتش روشن كنند و بپرند و بیایند و بگویند احیای سنن قدیم، غیر از اسراف و غیر از مواجهه با انواع خطرات و مهالك و غیر از ایجاد ناامنی و اضطرابی كه می‌بینیم و دیدیم كه از یك ملت با فرهنگ، بسیار بعید است بسیار بسیار، و بیشتر به یك ملت وحشی و بی‌تربیت و بی‌ادب و بی‌فرهنگ می‌خورد آن وقت ما بیاییم به این مسائل افتخار كنیم و اینها را به عنوان پاس‌داشتن و احیا سنن گذشتگان بخواهم اینها را به حساب بیاوریم اینها همه خیالات و همه تخیلات است.

 در اسلام ماه، ماه قمری است به ماه شمسی كار ندارند. سیدالشّهدا هر روزی كه از سال شمسی شهید شده ما باید بر اساس سال قمری حساب كنیم. فرض كنید كه اگر سیدالشّهدا ـ یك وقتی حساب كرده بودند كه اتفاقا در همان ایام گرم قضیه عاشورا اتفاق افتاد ـ ما بیاییم و بگوییم كه حالا كه سیدالشّهدا در روز عاشورا در فلان روز از ماه‌های شمسی هست ما بیاییم این كار را انجام بدهیم. این جور در نمی‌آید، درست نیست، رسم ائمه بر این نبوده كه روز عاشورا را در ماه‌های شمسی بگیرند. عاشورا خودش حكایت كننده از ماه قمری است محرم، صفر اینها همه ماه قمری هست. ولادت ائمه علیهم السّلام همه منطبق با ماه‌های قمری است. ماه‌های شمسی نیست ما در تاریخ اسلام ارزشی را بر ماه‌های شمسی نداریم همه بر ماه قمری است.

 بنابراین با دخول هلال جدید شهر جدید و ماه جدید متولد می‌شود و دخول هلال اول غروب است. پس اول غروب برای روز قبل است یا برای فرداست؟ برای فرداست. بر این اساس كیفیت نزول مسائل معنوی و مقادیر الهی برای افراد از اول غروب است؛ یعنی اگر انسان بخواهد سرنوشت فردای خود را، سرنوشت خوبی قرار بدهد باید از اول غروب مواظب باشد حرف بیجا نزند سخن بیجا، نگوید حالا ما هر چه كردیم كردیم صبح بلند می‌شویم از اول طلوع فجر نماز صبح را خواندیم روز شروع می‌شود، نه! این‌طور نیست. آنچه را كه به عنوان رزق معنوی برای انسان در بین‌الطلوعین نازل می‌شود از اول غروب آفتاب هی شكل گرفته. مثل اینكه شما می‌خواهید یك هدیه‌ای را برای رفیقتان ببرید سه كیلو سیب گرفتید می‌روید رفیقتان را ببینید و بعد این سه كیلو سیب را هم آنجا بگذارید یا یك شیرینی گرفتید می‌خواهد ببرید منزلش. وقتی‌كه می‌رسید به یك رفیقتان می‌گوید آقا چی گرفتید؟ می‌گویید كه ما این مقدار گرفتیم، آدم دلش می‌سوزد یكی از

 اینها را می‌دهد به او، به یكی می‌رسد یكی می‌دهد، به یك فقیری می‌رسد یكی می‌دهد دم منزل رفیق دیگر دو تا بیشتر سیب باقی نمی‌ماند. یا اینكه هدیه‌ای را می‌خواهد ببرد یك چیزی را می‌خواهد منزل خودش ببرد از مغازه دو كیلو شكر می‌گیرد اما متوجه نیست این حركتی كه انجام می‌دهد باعث پارگی این ظرف می‌شود و هی اینها می‌ریزد براساس حركت‌هایی كه می‌كند این میزان ریختگی هی كم و زیاد می‌شود وقتی به منزل می‌رسد می‌بیند نیم كیلو از بین رفته است یا نیم كیلو باقی مانده است.

 نحوه عمل انسان از هنگام غروب آفتاب آن رزقی را كه باید در بین‌الطلوعین فردا برسد كم و زیاد می‌كند. اگر با یك فرد نامناسبی صحبت كرد یك‌دفعه آن رزق نصف می‌شود فردا بین‌الطلوعین قسمتش نصف است بیشتر نه، برای روز بعد روز بعد. اگر یك غیبتی كرد یك‌دفعه می‌بینید دو ثلثش رفت تا جایی كه ممكن است برای بین‌الطلوعین هیچ چیز دیگر نماند. پس بنابراین آن شب باید برای فردا چه كرد؟ انسان خودش را آماده كند، درصحبت‌های خودش در كیفیت خودش در مطالعه خودش، در ارتباطات خودش در نحوه عبادت خودش، همه اینها برای آن مسئله فردا مؤثر است.

 لذا بعضی از بزرگان آمدند این روایت را این‌طور معنی كرده‌اند گفته‌اند این‌طور نیست كه ألا و أنّ لله فی أیام دَهرِكم نفحات ألا فَتَعَرّضوا لها ولا تَعرّضوا عنها این باشد كه اوقات خاصی در سال مورد نظر است كه آن اوقات خاص را انسان باید مواظبت كند. مثلا دهه ذی‌الحجه یا مثلا ماه مبارك رمضان یا مثلا شب‌های قدر، نه! آن اراده پروردگار بر نزول فیض از ناحیه او وقت معین و مكان معین ندارد و انسان نمی‌تواند او را در تحت معیار و در تحت ملاك قرار بدهد. بالاخره در هنگام نزول این مسئله با یك مكانی یا با یك زمانی خواهی نخواهی مواجه خواهد شد؛ یعنی ما نباید به دنبال این بگردیم كه چه ساعت از ایام روز، این فیض می‌آید خودمان را برای آن ساعت آماده كنیم این غلط است، یك همچنین چیزی وجود ندارد. یا نباید دنبال این بگردیم كه چه روز از ایام سال یك همچنین نفحاتی است، چه ماه از ماه‌های سال دارای این ویژگی‌ها هست این نیست. همین الانی كه در اینجا نشستید ممكن است آن نفحه در همین‌جا بیاید یك ساعت دیگر از اینجا كه بیرون رفتید ممكن است آن نفحه در آن یك ساعت بیاید. این نیست این‌طور، در هیچ قالبی این مسئله نمی‌گنجد. زیرا كیفیت نزول بركات از ناحیه پروردگار و مواجه شدنش با سلسله علل و اسباب در عالم ملكوت، اقتضای تغییر و تحول و تبدل را هنگام ارتباطش با نفس می‌كند كه وقتی این بركت و عنایت از جانب پروردگار آمد كه نفس را متوجه كرد، انسان یك‌مرتبه در خودش تغییر احساس كرد، تحول احساس كرد وضعیت‌

 خودش را با وضعیت قبل متفاوت دید، این مسئله، هیچ قانون بر نمی‌دارد هیچ ملاك بر نمی‌دارد. ممكن است برای یك نفر در این لحظه باشد ممكن است برای یك نفر پنج دقیقه دیگر باشد. آن یك نفس دارد آن یك نفس دیگر دارد. آن یك حال دارد آن یك حال دیگر دارد و ممكن است كه با هم، هم منطبق باشد. یعنی دو نفس وقتی‌كه در یك وضعیت قرار بگیرند، به خصوص برای سالكین راه خدا، وقتی‌كه در مجلس واحد هستند و حال آنها از نقطه نظر ربط در یك سطح قرار دارد در یك لحظه برای دو نفر است در یك لحظه برای سه نفر است در یك لحظه برای ده نفر است.

 یك وقت راجع به این قضیه صحبت شد كه چگونه ممكن است در یك مجلس برای چند نفر یك معنا پیدا بشود و برای بقیه پیدا نشود ـ حالا راجع به تفاصیلی كه دارد ـ مرحوم آقا می‌فرمودند: اصلا یكی از ادله وحدت وجود را ما می‌توانیم این مسئله قرار بدهیم كه اگر وجود، وجود واحد نیست پس چطور یك اثر در یك آن برای چند نفر است؟ چطور می‌شود یك همچنین قضیه‌ای؟ این امكان ندارد. پس باید وجود واحد باشد تا در هنگام تعلق گرفتن به افراد مختلف از صور مختلف آن وحدت خودش را از دست ندهد و مُنثَلِم نشود.

 این مسئله بسیار جای اهمیت دارد. آن وقت از آنجایی كه در طول سال به واسطه مناسبت‌های مختلف ممكن است این ایام تفاوت پیدا بكند، ما در این حرف نداریم در این صحبت نداریم كه بالاخره در طول سال، به واسطه یك نوع ارتباطاتی ممكن است ماه‌ها یا روزها و شب‌ها تفاوت‌هایی داشته باشد. ولی صحبت در این است كه این روایت، معنای كلی‌تری را به دست می‌دهد. در شب نیمه شعبان كه احیا مستحب است. من در یك كتاب می‌خواندم یك شخصی آمده بود می‌گفت احیای نیمه شعبان این قبل از ولادت امام زمان حتی بوده حتی رسول خدا نیز در شب نیمه شعبان احیا داشتند پس این اصلًا مربوط به مسئله امامت نیست مربوط به مسئله رسالت نیست این یك واقعیتی است در عالم تكوین كه خدا امشب را نظر خاصی به او كرده، حالا به امام زمان ارتباط ندارد! ایشان خیلی اشتباه فرمودند. مسئله امامت و ولایت كه این مسئله در ماه و سال نمی‌گنجد. در ولادت امام این مسئله قرار ندارد. ولادت امام زمان علیه السّلام در امروز براساس سلسله عالم قضا و قدر باید در این شب اتفاق بیفتد و آن تعلق ولایت پروردگار به این وجود مبارك، اقتضای خصوصیت در این شب را می‌كند حتی پیغمبر هم باید احیا بگیرد. حالا نه اینكه حالا من چون بالاترم پس بنابراین دیگر احیا نباید بگیرم آن فرزند من آن بعد از یازده نسل دوازده نسل، حالا به من چه ارتباطی دارد؟ نه! این نیست. خصوصیت وجود آن حضرت اقتضای تمایز یك همچنین شبی را می‌كند كه این شب مورد عنایت خاص پروردگار قرار می‌گیرد پس همه افراد باید خودشان را با این عنایت تطبیق بدهند ولو رسول خدا باشد ولو أمیرالمؤمنین باشد. تفاوتی از این مسئله ندارد. یا

 فرض كنید كه در ماه رجب همین‌طور، در لیالی قدر همین‌طور و در سایر ایام، در این مسئله شكی وجود ندارد.

 با توجه به مطالبی كه عرض شد، در ماه مبارك رمضان یك ویژگی خاصی هست كه به واسطه آن ویژگی انسان حال و هوای خود را متفاوت می‌بیند حالش فرق می‌كند و مطلب تفاوت دارد، احساس می‌كند این ماه با ماه‌های قبل مثلا فرق می‌كند، احساس می‌كند وضعیت او یك وضعیت دیگری است. این احساس، عبارت است از پذیرایی پروردگار، این پذیرایی را انسان باید به آن ارزش بدهد، او را پاس بدارد به او قیمت باید بدهد، باید از او پذیرایی كند. در تعابیر بزرگان می‌فرمایند بارقه‌های الهی و جاذبه‌های الهی كه بر قلب انسان نازل می‌شود و حال و هوای انسان را تغییر می‌دهد میهمانانی هستند كه به عنوان پیك از جانب پروردگار بر منزل قلب ما نازل شده‌اند این میهمان را باید گرامی داشت باید پذیرایی كرد و نگه داشت، اگر انسان نگه ندارد از بین می‌رود میهمان می‌آید بیرون.

 مرحوم سیدبن طاووس از افرادی بود كه با امام زمان ارتباط داشت یكی از افرادی كه در ارتباط با حضرت مُسّلم‌الثبوت است و كسی در این مسئله شكی نكرده مرحوم سیدبن طاووس است. مرحوم آقا یك وقتی می‌فرمودند یك نفر از جانب حضرت برای سیدبن طاووس پیغام و نامه‌ای آورده بود. سیدبن طاووس در را باز می‌كند ایشان را می‌آورد در منزل، احترام می‌كند مقدمش را گرامی می‌دارد به ایشان توجه می‌كند، می‌آید می‌نشاند و بعد آن نامه را می‌گیرد و می‌رود دنبال كار خودش، در اتاق خودش، در آن وضعیت خودش. آن میهمان در آنجا بود، شب برای او غذا می‌برد و دوباره برمی‌گردد می‌رود و به كارهای دیگرش می‌رسد. یك‌مرتبه نیمه‌های شب می‌بیند عجب، حال و هواش فرق كرد، مثل سابق دیگر نیست، مسئله‌اش فرق می‌كند، حال نماز ندارد، حال دعا دیگر ندارد حالت قبض پیدا كرده آن ارتباط دیگر نیست. مضطرب می‌شود پریشان می‌شود و متوسل می‌شود. به ایشان می‌گویند چرا این‌طوری از پیك ما پذیرایی كردید؟ این كه فرستاده ما بود، این كه از ناحیه ما بود این‌طوری بیاری و آنجا بنشانی و مثلا میوه جلویش بگذاری و خودت بروی، حالا شما فعلا میل بفرمایید، تغییرذائقه‌ای بدهید بعد خودش بلند شود برود به كارش برسد! این رسم مهمان‌نوازی است؟ ـ و واقعاً هم همین‌طور است این خیلی عجیب است ـ خلاصه می‌آید می‌بیند ایشان (مهمان) دارد نماز می‌خواند، می‌افتد روی دست و پایشان، هرچه می‌پرسد می‌گوید چه شده؟ حالا او خودش حالا خیلی ... ولی صحبت در آن مقصد و منبع است و مبدأ است، از آن‌طرف این مطلب آمده ـ توجه می‌كنید رفقا، خیلی مسئله مهم است‌ها ـ از آن‌طرف آمده. چرا تو این‌طوری كردی؟ خلاصه در آن مدتی كه با او بوده تمام اوقات خودش را در خدمت با

 او قرار می‌دهد بعد دیگر از او می‌گذرند و قبول می‌كنند. ببینید! این را می‌گویند پذیرایی از میهمان.

 این هدیه الهی پذیرایی می‌خواهد این حالی كه برای سالك پیدا می‌شود این حال پذیرایی می‌خواهد انسان باید نگه دارد. چطوری پذیرایی كند؟ باید آنچه را كه موجب بقاء اوست انجام بدهد و آنچه را كه مانع است و ممكن است به عنوان سد و به عنوان مانع در بقا انجام بگیرد آنها را ترك بكند و رها كند این را می‌گویند پذیرایی. پس حالاتی كه برای انسان پیدا می‌شود این حالات چیست؟ اینها حالاتی است كه حكم میهمان را دارد و اگر انسان در نگهداری او بكوشد این هست. بزرگان می‌فرمودند وقتی‌كه برای افراد حالی پیدا می‌شود نگذارد از دست برود نگه دار آن را، این نگه داشتن خیلی مشكل است. انسان چطور حال خودش را نگه دارد؟ از یك طرف می‌توانیم بگوییم كه آسان است، تكلیف شاقی نیست به شرطی كه مواظب باشیم و خود را گول نزنیم و در خلوت خود وقتی‌كه كارهای خود را به استنطاق می‌كشانیم در آنجا سر به زیر نیندازیم و رد نشویم. این موجب می‌شود كه حال برای انسان بماند.

 از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایتی است كه می‌فرمایند: لَولَا أَنَّ الشَّیاطِینَ یحُومُونَ حَولَ قُلُوبِ بَنِی ءَادَمَ لَرَأَوا مَلَكُوتَ السَّماوَاتِ وَ الأرض‌[[4]](#footnote-4) اگر شیاطین نمی‌آمدند و دور قلب بنی‌آدم نمی‌چرخیدند گردش نمی‌كردند. چرخیدن یعنی همین، هی فكر و خیال كردن، هی انسان در مسائلی كه به او ارتباطی ندارد فكر كردن، هی انسان در كارهای دیگران سرك كشیدن، انسان در مطالبی كه تعلقی به او ندارد خود را وارد كند و دائماً در فكر و خیال، آن چه كرد؟ این چه كرد؟ كار آن درست بود كار من خوب بود كار او غلط بود كار من بهتر بود. به آنچه را كه هیچ ربطی به او ندارد و هیچ گونه تعلقی به او ندارد هی فكر و خیال خود را در این مسائل بكار بگیرد و بعد باعث گناه بشود، باعث غیبت بشود، باعث تهمت بشود، به گناه كشیده بشود یا حداقل ملكوت خود را فاسد كند و مثال خود را از بین ببرد و برزخ خود را از بین ببرد با این تفكرات و با این تخیلات، اگر این‌طور نبود لَرَأَوا مَلَكُوتَ السَّماوَاتِ وَ الأرض اینها ملكوت آسمان و زمین را می‌دیدند. همان ملكوت آسمان و زمینی كه حضرت ابراهیم تقاضا كرد خدایا به من نشان بده،[[5]](#footnote-5) آن را می‌دیدند.

 در یك روایت دیگردارند: لَولا تَمرِیجٌ فی قُلوبِكم و تَكثیرٌ فی كلامِكم لَرَأیتُم ما أرَی و

 لَسَمِعتُم ما أسمَع‌[[6]](#footnote-6) اگر زیاد سخن گفتن در میان شما نبود و اضطراب در قلب، افكار مختلف و گوناگون و تشتّت خاطر و اضطراب در قلب شما نبود ـ عجیب است ـ حضرت می‌فرماید آن را كه من می‌بینم شما می‌دیدید لَرَأیتُم ما أرَی و لَسَمِعتُم ما أسمَع آنچه را كه من می‌شنوم شما هم می‌شنیدید. یعنی قابلیت این را ما داریم منتها كاری كه پیغمبر كرد اینكه تكثیر در كلام نداشت، تمریج در قلب هم نداشت. ما این دوتا را نداریم؛ هی حرف می‌زنیم نشسته‌ایم هی حرف می‌زنیم بنزین گران شد برنج ارزان شد. آقا شد كه شد، آنجا باران آمد آنجا برف آمد. به من چه ربطی دارد؟! آنجا جنگ شد آنجا صلح شد. آنجا زلزله شد آنجا آوار خراب شد. همیشه در حال صحبت كردن هستیم!

 نشسته‌ایم یك دفعه رادیو را باز می‌كنیم ببینیم اخبار چیست؟ آقا نمی‌خواهد ببینید اخبار چیست، بنشین سر جات، بردار یك صفحه كتاب بخوان. یك روایت امام صادق را بخوان یك صفحه كلام بزرگان را بخوان، آخر از آن پیچ بازكردن اخبار چه گیرت می‌آید؟ از این همه نگاه كردن تصاویر مخرّب و مفسد و مضلّ چه گیر ما می‌آید؟ دو ساعت فقط تخیل! این می‌شود تمریج. این فقط یك تصویر نیست كه بیاید و برود این تصویر می‌آید و در نفس جا باز می‌كند می‌گوید من به این زودی نمی‌روم، هستم اینجا، محكم، محكم در اینجا می‌مانم. یك ماه رمضان را رعایت می‌كنیم، صحبت خود را با دیگران در طول روز كمتر می‌كنیم كه به روزه‌مان صدمه نخورد! ببینید ما چقدر در اشتباه هستیم! می‌گوییم روزه می‌گیریم و به واسطه صحبت نكردن و اینكه به غیبت كشیده نشود ارتباط خود را كم می‌كنیم، خب این كار درست. در رفتن به هر جایی احتیاط می‌كنیم، در صحبت كردنها احتیاط می‌كنیم و اثرش را می‌بینیم. همین‌كه ماه رمضان تمام می‌شود روز از نو روزی از نو، دوباره تمام شد، دیگر تمام شد دیگر، ماه رمضان را انجام دادیم، مطلب گذشت. این چه فایده دارد؟

 رفقا تصور نكنیم این كه ماه رمضانمان به این كیفیت گذشت این در پرونده ما می‌ماند و آن عملی را كه بعد از ماه رمضان انجام می‌دهم جای خود را دارد، هر كدام حساب خود را! این‌طور نیست این حساب حساب مسلسل است، به هم پیوسته است. اگر بعد از ماه رمضان مانند حال ماه رمضان را داشتیم، آن حال در ما می‌ماند و الّا اصلا انگار ماه رمضانی بر ما نگذشته است! ـ صاف، آب پاكی را ریختم هم رو دست خودم هم شما، تمام شد ـ اگر رعایت آن اعمال و رفتار و مراقبه‌ای كه در ماه رمضان داشتیم و خداوند توفیق داده بود اگر به همان كیفیت بودیم، آن حالات می‌ماند آن حالات استمرار پیدا می‌كند، والّا در روز قیامت نگاه‌

 می‌كنیم كه اصلا ماه رمضانی بر ما نگذشته است. ای آقا! این همه شب‌های قدر تو سرمان زدیم، قرآن به سر گرفتیم، توسل كردیم. خب خراب كردیم، بعد از ماه رمضان خراب كردیم. آن ماه رمضان آمد و بعد، آن سیل بنیان‌كن توهمات و تخیلات، تمام آن مزرعه‌ها و بناهایی كه در ماه رمضان ساخته و پرداخته شده بود همه را آمد و صاف كرد و بُرد. مگر الان این‌طور نیست؟ یك سیلی می‌آید خانه را بر می‌دارد صاف می‌كند می‌گویید چی؟ وقتی فردا می‌آید می‌گویید هیچ چیز نیست، هی نگاه نمی‌كنید ببینید دیروزساختمان بود، الان هیچ چی نیست تمام شد. دوباره باید بسازید آن ساختمان دوباره نمی‌آید سر جایش، خراب شد رفت، این مسئله است در اینجا.

 اینكه بزرگان و اولیاء توجه داشتند و اصرار داشتند بر این اساس بود، در ماه رمضان غذای ما كم بود وعده الهی و مائده الهی بر امساك است، در غیر ماه رمضان ما نباید این مسئله را خراب كنیم نباید عوض كنیم. امام صادق علیه‌السّلام در همین حدیث شریف «عنوان» ـ كه شرحش بعداً خواهد آمد ـ می‌فرمایند: فَإیاكَ أَن تَأكُلَ مَا لَا تَشتَهِیهِ، فَإنَّهُ یورِثُ الحَمَاقَةَ وَ الْبَلَهَ؛ چیزی را كه اشتها نداری نباید بخوری، اگر بخوری احمق می‌شوی، هیچ، صاف! حماقت در شما ایجاد می‌شود. بَلَه یعنی نادانی و كودنی. حماقت یعنی جهالت. انسان احمق به انسانی گفته می‌شود كه مصالح و مفاسد خود را نمی‌تواند تشخیص بدهد، حالا این چه ارتباطی بین غذا و بین نفس و بین فكر است؟ آن بماند در جای خود. این مقدار باید ما توجه داشته باشیم اگر به مقداری غذا خوردیم كه احساس كنیم كه به این غذا تمایل پیدا كردیم بدانیم این غذا كار خودش را ساخته است. یك وقت انسان غذا می‌خورد و وقتی‌كه دست از غذا بر می‌دارد احساس می‌كند چیزی نخورده است سبك است، این مقصود كلام امام صادق است.

 یك وقتی انسان می‌خورد بشقاب دوم را هم می‌خورد سومی را هم می‌خورد چهارمی را هم می‌خورد پنجمی را هم می‌خورد همین‌طور از آن از آن از آن بعد وقتی كه دیگر نتوانست می‌كشد كنار، دیگر كجا بخورد! كجاش می‌خواهد بریزد؟ چون نمی‌تواند از سفره كنار می‌كشد این همان مطلبی است كه می‌فرماید فانه یورث الحماقه والبله. وقتی‌كه انسان این را خورد همان موقع بنشیند خودش را بررسی كند، ببیند حالش چطور است. می‌بیند اصلا تأمل ندارد، اصلا تفكر ندارد، اصلا حضور قلب ندارد، اصلا نمی‌تواند خودش را دریابد. اگر هم یك مجلسی می‌رود براساس مرتكزات ذهن است نه براساس كشش روح ـ دقت كنیم ـ این مسئله مسئله اعتبار است؛ یعنی وقتی‌كه در همان حال می‌گوییم جلسه قرآن یعنی براساس اینكه ثواب دارد، ما به طرف او نمی‌رویم تخیلات ما را به قرآن می‌كشاند! تصورات قبلی است كه می‌كشاند. عادت شب‌های قبل است كه ما را می‌برد نه اشتیاق و كشش و تمایل نفس، او نیست، این فایده ندارد. ده ساعت هم پای قرآن بنشینی فایده ندارد. یك آیه‌

 هم به پایمان نمی‌نویسند، چرا؟ خوردیم تا اینجا، اصلا اسم خودمان را هم یادمان رفته است. حالا می‌خواهیم آیه قران را بفهمیم؟!

 این چیست؟ این همان است كه می‌فرمایند این‌قدر انسان باید بخورد كه راكب بر بدنش باشد نه مركب بدن. كی انسان راكب بدن است؟ آن وقتی‌كه این غذا موجب بشود هر كاری كه نفس بخواهد انجام بدهد راه برای او باز باشد، مسیر برای او هموار باشد، بخواهد فكر كند، فكر كند. مسئله ریاضی حل بكند می‌تواند، بخواهد حركت بكند می‌تواند، بخواهد عبادت بكند می‌تواند، بخواهد حضور قلب داشته باشد می‌تواند. در این موقع بدن مركب است و انسان راكب. حالا اگر انسان غذا بخورد كه هیچ كار نتواند انجام بدهد مغزش از كار بیفتد، عقلش از كار بیفتد نفسش از كار بیفتد، تمام حالات ثلاثه ـ مثال و برزخ و ملكوت ـ اینها تعطیل بشوند انسان می‌شود مركب. پس بنابراین باید هی منتظر باشد كه این بدن كی بتواند به حال اعتدال برگردد؟ تا وقتی‌كه به حال اعتدال برنگردد همین‌طور ذهن او را مشغول خودش می‌كند. این مسئله مربوط به غذا.

 اما مربوط به كلام كه این خیلی عجیب است. صحبت كردن و سخن گفتن زیادی ـ حالا این هم بحثش مشروحاً خواهد آمد اگر خداوند توفیق بدهد ـ كه چطور انسان صحبت كه می‌كند این صحبت او را از بین می‌برد. این صحبت چیست؟ اینكه دیگر غذا نیست. صحبتی كه صِرف یك لقلقه لسان است این چرا باید انسان را از بین ببرد؟ این صحبت با نواری كه می‌گردد چه فرقی دارد؟ چه تفاوتی می‌كند؟ هر دو صحبت است چرا تأثیر در نوار نمی‌گذارد اما در انسان تأثیر می‌گذارد؟ فورا رفقا می‌توانند بگویند. صحبت گرچه یك صوت است ولی این صوت وقتی‌كه با انسان ارتباط پیدا می‌كند ایجاد صور مثالی می‌كند؛ اگر سخن، سخن مفید و برای خدا باشد مثال او می‌شود مثال خوب، كسی كه بنشیند و برای خدا صحبت كند. مطالب اخلاقی بگوید، مطالبی كه در آن نفسانیات نیست، اعتبارات نیست، دنیا نیست. این صحبت همه برای خداست، صحبت برای دنیا نیست برای افساد نیست، و انسان خودش می‌تواند تشخیص بدهد، این صورت مثالیش صورت مثالی زشت و مُشوّه نیست.

 اما در بعضی از موارد این صحبت را هم انسان باید ترك كند، در آنجایی كه احتیاج به یك مرتبه بالاتر دارد. چرا رسول خدا آمد و مكان عزلت برای خود اختیار كرد؟ در میان همان مردم بود دیگر. چون رسول خدا احتیاج به جایی دارد كه صحبت با كسی نكند و كسی با او حرف نزند. این احتیاج دارد، چهل روز یك هفته دو هفته سه هفته، در طول سال، پیغمبر می‌آمد و می‌رفت در غار حرا و در آنجا خودش بود و تنها و امیرالمؤمنین هم در آن موقعی كه طفل خردسال بودند

 بعضی اوقات بودند. رسول خدا هم احتیاج به سكوت دارد حتی اگر خدا هم بگوید این خدا صحبت است، كلام است. در بعضی از اوقات این اللَه را هم انسان نباید بگوید.

 مرحوم آقا ظاهراً در معاد شناسی در آنجا دارند ـ رفقا باید بدانند ـ كه وقتی به قبرستان می‌روید برای زیارت اهل قبور، یك فاتحه بخوانید و بعد كناری بنشینید و به سكوت بگذرانید. این خیلی كلام عجیبی است شاید برای خیلی‌ها این مسئله موجب شبهه باشد. خب انسان بنشیند قرآن بخواند برای اموات، انسان بنشیند دعا بخواند. دیگر از قرآن و كلام خدا و كلام ائمه كه بالاتر ما نداریم! ولی آن نكته‌ای كه در كلام مرحوم آقا هست این است كه انسان برای رفتن به قبرستان یك ثوابی می‌خواهد به آنها بدهد، آن را با خواندن فاتحه انجام می‌دهد. یك چیز دیگری می‌خواهد نصیب خودش كند، آن با خواندن قرآن حاصل نمی‌شود آن قرآن را بیا تو خانه بخوان، آن با خواندن دعا پیدا نمی‌شود آن دعا را بیا داخل خانه بخوان. وقتی می‌روی در قبرستان، فضای قبرستان، اموات این حالت، این موقعیت، باید یك تأثیری در نفس بگذارد آن تأثیر باید با سكوت باشد، با خواندن قرآن آن تأثیر پیدا نمی‌شود. می‌نشینی، ساكت در خودمان، فضای سكوت قبرستان و مقابر و حال و هوای اموات و كیفیت ارتباط با آنها را در نفس خودمان كم‌كم احساس می‌كنیم، آن‌وقت آن حالت انقطاع و تذكر و تنبّه كه باید برای ما به عنوان نقطه اساسی و به عنوان محور در كارهای ما قرار بگیرد آن حاصل می‌شود. اگر یك ختم قرآن از اول تا آخر بكنیم این حال پیدا نمی‌شود، ختم قرآن به جای خود آن هم به جای خود.

 چرا می‌گویند در حمام خواندن قرآن كراهت دارد؟ آخر حمام جای خواندن قرآن نیست. هر جایی كه نمی‌شود قرآن خواند. چرا می‌گویند همه جا نباید سلام كرد؟ چون حواس پرت می‌شود. در سلام چقدر ما روایات داریم، چقدر تأكید داریم؟ آن كسی كه ابتدای به سلام بكند ده برابر، ثوابش بیشتر از آن كسی است كه پاسخ سلام را بدهد. سلام یعنی تحیت، این همه مسائل راجع به سلام داریم، سلامٌ علیكم، علیكم السلام و رحمة اللَه، این همه ... ولی گفتند چند جا همین سلام كراهت دارد، یعنی نكن. همین خدایی كه می‌گوید سلام كن آنجا می‌گوید سلام نكن؛ یكی اینكه شخص نماز می‌خواند شما سلام بكنید واجب است جواب بدهد ولی حضور قلبش از بین می‌رود. یعنی ولو اینكه این كار واجب را انجام می‌دهد ولی این كار واجب او را از یك فیض بالاتر می‌اندازد و آن حضور است، در موقع حضور نباید این به چیز دیگر بپردازد. یا در حمام می‌گویند سلام نكن چون شخص دارد به نظافت و تنظیف خودش می‌پردازد، حالا ذهنش بخواهد متوجه ...

 و همین‌طور و به همین ملاك، وقتی انسان می‌آید و می‌بیند رفیقش دارد فكر می‌كند در حال تفكر است، نباید سلام كند باید بنشیند. نرود بگوید السلامُ علیكم او را از آن حال و هوا در بیاورد و برزخ كند كه چی؟ یعنی من آمدم! خب بیخود آمدی! بنشین سر جات. یا در یك جلسه سكوتی، چیزی‌

 هستی، بگوید سلامٌ علیكم سلامٌ علیكم همه چی اصلا به هم می‌ریزد و همه ... نه آقا جان! وقتی وارد یك جا می‌شوی می‌بینی جا جای تفكر است جای تأمل است، قشنگ، آرام، در را هم نمی‌گذاری صدای قرچ قروچش در بیاید كه آن هم تمام ... مرحوم قاضی می‌فرمودند برای سالك حالاتی است كه یك «تَق» حالش را از بین می‌برد و دیگر بر نمی‌گردد. یك صدا، این برای چیست؟ این برای این است كه نفس در آن موقع در ارتباط با ملكوت، از هر چیزی به سكوت بیشتر احتیاج دارد، این كه ساكت باشد و آرام باشد. پس حالا فهمیدیم چقدر سكوت مهم است. حالا وقتی رفتیم دیدن رفیق، شروع نكنیم از اول یك سر ببینیم اخبار چیست! چه خبر داری؟ اوضاع؟ نه آقا! هر چیزی پیش آمد آن هم مفید، خوش آمد، نیامد ما دیگر هُل ندهیم. اگر پنج دقیقه به سكوت می‌گذرد انگار سقف به سرمان خراب می‌شود حتما یك چیزی بیندازیم: آقا چقدر چراغ‌ها زیاد است یك خورده چراغ‌ها را كم كنید! آقا چقدر هوا گرم است یك خورده ... یك چیزی بالاخره باید گفته بشود. این طور نیست، راجع این مسئله هم بعداً به طور مفصل صحبت خواهد آمد.

 وقتی‌كه انسان صحبت می‌كند این نوار نیست، معانی این گفتار به صورت‌های مثالی خودش می‌آید در نفس قرار می‌گیرد و بعد صورت ظاهریش می‌آید بیرون و از دهان انسان خارج می‌شود، آن صورت باطنی كار خود را می‌كند. یعنی وقتی‌كه من صحبت می‌كنم همین‌طور كه حرف نمی‌زنم، یك معانی اول در ذهنم می‌آید منتها آن‌قدر سریع هست كه تصور بر این است كه این مطالب خیلی زود می‌آید بدون تفكر، آن معانی این الفاظ، در صورت‌های برزخی و مثالی خود می‌آیند و نفس را می‌گیرند و پُر می‌كنند و خراب می‌كنند شلوغ می‌كنند. شما نیم ساعت بروید دیدن رفیقتان، نیم ساعت بروید در اتاق كارتان، بگیرید بنشینید، در وقتی‌كه ارباب رجوع نمی‌آید. بعد از نیم ساعت كه می‌خواهد بیایید، حال خودتان را مقایسه كنید تا اینكه در این نیم ساعت سی نفر مراجعه كردند. نیم ساعت فقط شما حرف زدید. ببینید چقدر شلوغ می‌شوید. خودتان احساس نمی‌كنید به هم ریختید!؟ فكر به هم ریخته، شلوغ شده، آن تحمل و صبری كه در اول بود الان آن تحمل را ندارید. زود عصبانی می‌شوید زود ناراحت می‌شوید. این چیست؟ به هم ریختگی است دیگر! این مسئله شرط اساسی است.

 پس بنابراین در این دو مطلب ما تكیه كنیم. البته مطالب راجع به این قضیه زیاد است كه ان‌شاءاللَه در فرصت خودش، فقط این جلسه را بنده گفتم كه راجع به این مسئله خدمت رفقا عرض كنم، چون صحبت زیاد شده، مطالب خیلی برای بنده اظهار داشتند كه به چه نحوه ما باید حالات خود را حفظ كنیم. پس دو مطلب هست كه رفقا این را فراموش نكنند: یكی در كیفیت غذا، اینكه بزرگان می‌فرمودند هر هفته‌

 انسان یك روز روزه بگیرد یا اگر می‌تواند دو روز روزه بگیرد، به خاطر این است كه آن حال و هوای روزه را هی در طول هفته تجدید كند. یعنی آن كیفیت ارتباط با خودش را نگذارد در طول ایام و با گذشت حوادث، همراه با حوادث و با آن جریان، او از بین برود و با آن جریان حوادث از قلب انسان بیرون برود. هی دوباره یك هشدار بیاید برای او، چهار روز بعد یك هشدار بیاورد، ده روز بعد یك هشدار بیاورد. این هشدارها باعث می‌شود كه آن حالت در انسان تقویت و تثبیت بشود.

 مطلب دیگر راجع به كلام است كه انسان باید خیلی مراقبت كند و خیلی دقت كند. صحبت خودش را باید به حداقل برساند، مخصوصاً از ارتباط و صحبت با افرادی كه در اعتبارات هستند و در دنیا هستند باید بداند كه این ارتباط مثل سمّ مهلك می‌ماند. اتفاق افتاده، هزارها مورد اتفاق افتاده كه انسان عملی را انجام می‌دهد با یك ارتباط به كل می‌بیند از بین رفت. مرحوم آقا هم در كتاب‌هایشان راجع به این قضیه دارند در اینكه مرحوم آقاسید جمال رفته بود به قبرستان و بعد با یك نفر برخورد كرده بود و ...، خیلی، الی‌ماشاءاللَه در این زمینه موارد زیاد است.

 تا می‌بینید كه این شخص در صحبتش می‌خواهد اثر بگذارد فوراً قطعش كنید، مطلب را به جای دیگر ببرید. تقویت تخیلات در ذهن هی به این طرف و آن طرف پرداختن، هی به این طرف و آن طرف سركشی كردن، هی خبرهایی كه هیچ ارتباطی به انسان ندارد انسان هی گوش بدهد، هی دل خودش را به سمت جریاناتی كه اتفاق می‌افتد ببرد، این دل‌بردن تهی شدن از یك جای دیگر است. از آن طرف هی تهی می‌شوی، از یك طرف یك چیز دیگر می‌آید قضیه را پُر می‌كند. اینها هیچ ارتباطی به ما ندارد. همین‌طور صحبت با افراد چه به صورت حضوری یا به صورت غیر حضوری، انسان صحبت آنها را بشنود، از نوار بشنود از صدا بشنود، از یك دستگاهی بشنود آنهایی كه اهل ضلالت و اهل گمراهی هستند و بداند كه این صحبت تأثیر موبق و هلاك كننده‌ایی در نفس انسان باقی می‌گذارد.

 ان‌شاءاللَه امیدواریم كه خداوند متعال ما را توفیق دهد بر اینكه همان بركاتی كه در آن ماه نازل كرده است آن بركات را مستمراً بر ما نازل بگرداند.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. رساله لبّ اللباب در سير و سلوک اولى الألباب، ص ٢٤. [↑](#footnote-ref-1)
2. روح مجرد، ص ١٣٩. [↑](#footnote-ref-2)
3. وسائل‌الشيعه، ج ٦، ص ٤٩٩: «علىّ بنِ الحُسَينِ عليه‌السّلام فى حديثٍ قالَ:" لا تَنامَنَّ قَبلَ طلوعِ الشَّمسِ فَإنّى أکرَهُها لَک؛ إنَّ اللهَ يقَسِّمُ فى ذَلِک الوَقتِ أرزاقَ العِبادِ و عَلى أيدينا يجريها."» «هرگز پيش از طلوع آفتاب مخواب که من اين کار را برايت مکروه مى‌دانم؛ به‌تحقيق که خداوند در آن هنگام روزىِ بندگان را تقسيم مى‌کند و به دست ما اهل‌بيت آن تقدير را اجرا مى‌نمايد.» [↑](#footnote-ref-3)
4. رياض السالکين، ج ٣، ص ١٩٦: قال صلى الله عليه و آله و سلم: لولا أن الشياطين يحومون على قلبى بنى آدم لنظروا إلى ملکوت السماوات. [↑](#footnote-ref-4)
5. وَ کذلِک نُرِي إِبْراهِيمَ مَلَکوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَکونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ الأنعام، ٧٥ [↑](#footnote-ref-5)
6. تفسير الميزان، ج ٥، ص ٢٧٠ [↑](#footnote-ref-6)